



عوامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشورهای کوچک و درس‌هایی برای

افغانستان

محمدناصر میرزایی نورزی*

چکیده

در قرن بیست و یکم، نظام بین‌الملل با تحولات جیوپولیتیکی عمیقی مواجه بوده و کشورهای کوچک در موقعیتی منحصر به فرد در عین حال آسیب‌پذیر با محدودیت‌های بافتی در منابع اقتصادی، توان نظامی و ظرفیت نهادی مواجه هستند. در ضمن، تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ، بی‌ثباتی منطقه‌ای و کاهش کارآمدی نهادهای بین‌المللی، بر پیچیدگی چالش‌های آن‌ها افزوده است. پرسش اصلی این است که کشورهای کوچک در چنین محیط پرتنش، چگونه می‌توانند امنیت ملی خود را تامین کرده و نقش مؤثری ایفا کنند؟ این پژوهش با رهیافت توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای چارچوبی تلفیقی از نظریه دولت‌های کوچک، رئالیسم نوکلاسیک و بررسی جیوپولیتیک نظام جهانی ارائه می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد موفق‌ترین کشورهای کوچک ترکیبی از سه استراتژی دیپلماسی فعال و چندجانبه‌گرایی، تنوع بخشی به روابط خارجی و سرمایه‌گذاری هدفمند بر قدرت نرم و برند سازی ملی به کار می‌گیرند. مطالعه موردی افغانستان نشان می‌دهد که ضعف‌های نهادی و وابستگی به کمک‌های خارجی، اجرای استراتژیهای تطبیقی را با محدودیت جدی مواجه ساخته است. لذا کلید موفقیت کشورهای کوچک در محیط پرتنش کنونی، نه داشتن منابع کلان، بلکه به‌کارگیری «دیپلماسی هوشمند» و تبدیل محدودیت‌های بافتی به فرصت‌های استراتژیک در چارچوب مناطق جیواستراتژیک نظام جهانی است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، چندجانبه‌گرایی، جیوپولیتیک، نظام جهانی، افغانستان.

* ماستر علوم سیاسی (دیپلماسی)

مقدمه

تحولات دهه‌های اخیر در نظام بین‌الملل، تصویری متناقض‌نما از موقعیت کشورهای کوچک ارائه می‌دهد. از یک سو، جهانی‌شدن، گسترش نهادهای بین‌المللی و تقویت هنجارهای حقوق بشری، ظاهراً فضایی مساعدتر برای بازیگران ضعیف‌تر فراهم آورده و از طرف دیگر، بازگشت رقابت جیوپولیتیک میان ابرقدرت‌ها، تشدید منازعات منطقه‌ای و تضعیف نظم چندجانبه مبتنی بر قانون، تهدیدات جدیدی را متوجه کشورهای کوچک ساخته است (کوهن، ۱۳۸۷: ۶۱). این «محیط بین‌المللی پرتنش» که کوهن آن را حاصل تعامل پویای مناطق جیواستراتژیک در نظام جهانی می‌داند، کشورهای کوچک را در معرض فشارهایی چند وجهی قرار داده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۷۴). پیامد این وضعیت، نیاز مبرم به اتخاذ استراتژیهای سیاست خارجی است که از یک سو واقعیت محدودیت‌های بافتی را بپذیرد و از سوی دیگر، با ابتکار عمل و خلاقیت، راه‌هایی برای افزایش امنیت و نفوذ بین‌المللی بیابد.

اهمیت و ضرورت این پژوهش از آن جا ناشی می‌شود که با وجود افزایش شمار کشورهای کوچک در نظام بین‌الملل و نقش آفرینی فزاینده آن‌ها، مطالعات نظری و تجربی جامعی که استراتژیهای موفق این کشورها را با نگاهی کاربردی و با تمرکز بر مورد افغانستان واکاوی کند، کمتر صورت گرفته است. از سوی دیگر، تجربه افغانستان به‌عنوان کشوری با موقعیت جیوپولیتیکی ویژه اما فاقد استراتژی منسجم، می‌تواند درس‌های مهمی برای سایر کشورهای کوچک داشته باشد. مروری بر ادبیات پیشین نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌های موجود یا صرفاً بر جنبه‌های نظری کشورهای کوچک تمرکز کرده‌اند یا به مطالعه موردی کشورهای موفق پرداخته‌اند؛ بدون آن‌که چالش‌های کشورهای با شرایط دشوار را واکاوی کنند.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که کشورهای کوچک در محیط بین‌المللی پرتنش کنونی، با چه استراتژی‌های تطبیقی می‌توانند امنیت ملی خود را تأمین کرده و نقش مؤثری در نظام بین‌الملل ایفا کنند؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. برای پاسخ به پرسش تحقیق، نخست مفاهیم اصلی تعریف و سپس چارچوب نظری پژوهش ارائه می‌شود. آنگاه سه دسته استراتژی عملی کلیدی که کشورهای کوچک موفق به کار گرفته‌اند، شناسایی و تشریح می‌گردد. در ادامه، نقش سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان عرصه‌ای برای جبران ضعف ذاتی کشورهای کوچک بررسی می‌شود. سرانجام، با تمرکز بر افغانستان به‌عنوان مطالعه موردی آموزنده، موانع بافتی اجرای استراتژیهای تطبیقی و درس‌هایی برای سایر کشورهای کوچک با موقعیت‌های مشابه استخراج می‌گردد.

۱. مفاهیم و چارچوب نظری

۱-۱. مفهوم دولت کوچک

در ادبیات روابط بین‌الملل، تعریف کشور کوچک همواره محل بحث بوده است. برخی صاحب نظران بر معیارهای کمی مانند جمعیت، وسعت جغرافیایی و تولید ناخالص داخلی تأکید دارند، در حالی که گروهی دیگر بر نشانگرهای کیفی مانند توان تأثیرگذاری، میزان آسیب‌پذیری و ظرفیت نهادی تمرکز می‌کنند. رابرت کیوهین از جمله نظریه‌پردازانی است که کشورهای کوچک را براساس معیارهای نسبی تعریف می‌کند. از دیدگاه وی، کشور کوچک کشوری است که رهبران آن بر این باور باشند که به تنهایی نمی‌توانند تأثیر چندانی بر نظام بین‌الملل گذاشته و در تعامل با قدرت‌های بزرگ، ناچار به پذیرش شرایط هستند (Keohane, 1969: 296). این تعریف اگرچه ذهنی به نظر می‌رسد، اما بر این واقعیت تأکید دارد که ادراک رهبران از محدودیت‌های کشورشان در شکل‌دهی به سیاست خارجی نقشی اساسی ایفا می‌کند.

از سوی دیگر، جین هی استدلال می‌کند که کشورهای کوچک دارای ویژگی‌های مشترک اقتصادهای آسیب‌پذیر، بازارهای داخلی کوچک، وابستگی به تجارت خارجی، ظرفیت محدود دیپلماتیک و نظامی و آسیب‌پذیری بالا در برابر تحولات منطقه‌ای و جهانی هستند (Hey, 2003 : 5-8). این ویژگی‌ها اگرچه محدودیت‌هایی جدی ایجاد می‌کنند، اما به معنای انفعال یا ناتوانی مطلق نیستند. بسیاری از کشورهای کوچک با شناخت دقیق همین ویژگی‌ها و تبدیل آن‌ها به فرصت، توانسته‌اند جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی خود را ارتقا بخشند. کریمی در بررسی دولت‌های کوچک در نظام بین‌الملل تأکید می‌کند که کوچکی به خودی خود نه یک ضعف مطلق و نه یک مزیت ذاتی است، بلکه نحوه مدیریت این موقعیت است که سرنوشت کشور را تعیین می‌کند (کریمی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۰).

۲-۱. تلفیق جیوپولیتیک جهانی با نظریه دولت‌های کوچک

درک رفتار و استراتژیهای کشورهای کوچک در عرصه بین‌الملل مستلزم خروج از چارچوب‌های تک‌عاملی و اتخاذ رویکردی ترکیبی است که هم محدودیت‌های ساختاری و هم امکان ابتکار عمل و انتخاب استراتژیک را لحاظ کند. در این راستا، ترکیب تحلیل جیوپولیتیک نظام جهانی با نظریه دولت‌های کوچک و رویکرد رئالیسم نوکلاسیک، چارچوب تحلیلی قدرتمندی فراهم می‌آورد.

الف) جیوپولیتیک نظام جهانی و موقعیت کشورهای کوچک

ساموئل کوهن در نظریه جیوپولیتیک نظام جهانی خود، استدلال می‌کند که جهان نه یک کل یکپارچه، بلکه مجموعه «مناطق جیواستراتژیک» است که هریک دارای ساختار قدرت، پویایی‌های امنیتی و الگوهای تعامل منحصر به فردی هستند (کوهن، ۱۳۸۷: ۸۲). این مناطق مانند اروپای مرکزی، خاورمیانه، شرق آسیا و امریکای شمالی در تعامل با یک‌دیگر، نظام جهانی را شکل می‌دهند. کشورهای کوچک در

این چارچوب، عموماً در یکی از سه موقعیت قرار می‌گیرند: (۱) در حاشیه یک منطقه جیواستراتژیک؛ (۲) در نقاط تلاقی دو یا چند منطقه؛ (۳) درون مناطق فرعی که زیرمجموعه یک منطقه بزرگتر هستند.

موقعیت حاشیه‌ای می‌تواند هم فرصت و هم تهدید باشد. از یک سو، این کشورها ممکن است کم‌تر در کانون توجه و رقابت مستقیم قدرت‌های بزرگ قرار گیرند و فضایی برای مانور مستقل داشته باشند. از سوی دیگر، ممکن است به دلیل دوری از مراکز قدرت، در معرض بی‌توجهی و انزوا قرار گیرند. در مقابل، کشورهای واقع در نقاط تلاقی مناطق مانند افغانستان یا اوکراین همواره در معرض کشمکش و رقابت قدرت‌های مختلف هستند. کوهن تأکید می‌کند درک پویایی‌های منطقه‌ای برای هر کشوری حیاتی است، اما برای کشورهای کوچک که منابع محدودی برای پاسخگویی به تهدیدات چندجانبه دارند، این درک یک ضرورت بقاست (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۹۱). بنابراین، نخستین گام در تدوین استراتژی تطبیقی برای یک کشور کوچک، تحلیل دقیق موقعیت جیوپولیتیکی آن در نقشه نظام جهانی و شناسایی فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از این موقعیت است.

ب) نظریه دولت‌های کوچک: پذیرش واقعیت محدودیت‌ها

نظریه پردازان کلاسیک حوزه دولت‌های کوچک، بر این اصل تأکید دارند که «کوچکی» به خودی خود یک متغیر مستقل و تعیین کننده در سیاست خارجی است. رابرت کیوهین در مقاله‌ای خود با عنوان «معمای لیلیپوت‌ها»، استدلال می‌کند که کشورهای کوچک به دلیل آسیب‌پذیری ذاتی، عموماً ناچار به اتخاذ سیاست خارجی «واکنشی» و «انطباقی» هستند (Keohane, 1969: 296). اولویت اصلی آن‌ها نه تأثیرگذاری بر تحولات جهانی، بلکه کاهش ریسک‌ها و افزایش امنیت از طریق سازگاری با تغییرات محیطی است.

این دیدگاه، واقعیت سخت محدودیت در منابع مادی را به رسمیت می‌شناسد. کشورهای کوچک عموماً از اقتصادهای آسیب‌پذیر، بازارهای داخلی کوچک، و ظرفیت محدود نظامی برخوردارند. این محدودیت‌ها، گزینه‌های استراتژیک آن‌ها را محدود می‌سازد و توان نقش‌آفرینی‌شان در برابر فشارهای خارجی را کاهش می‌دهد (کریمی، ۱۳۰: ۱۳۹۹). به‌عنوان مثال، وابستگی اقتصادی به صادرات چند کالای خاص یا به کمک‌های خارجی، می‌تواند اهرم فشار قدرت‌مندی در اختیار بازیگران بزرگ‌تر قرار دهد. به عبارت دیگر، طیف وسیعی از کشورهای کوچک تا همین قرن گذشته جزء مستعمرات کشورهای استعماری بودند، که منابع آن‌ها به تاراج می‌رفت. بعد از کسب استقلال نیز چاره‌ای جز تداوم استخراج و فروش هر چه بیشتر منابع طبیعی و معادن ندارند، طوری که امروزه اقتصاد ده‌ها کشور جهان سوم بر پایه صدور یک یا چند ماده خام معدنی استوار است (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۲۴). این وضعیت در محیط‌های منطقه‌ای بی‌ثبات مانند خاورمیانه که صحنه «صف‌آرایی جدید» قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای است به مراتب تشدید می‌شود (کینزر، ۱۳۹۲: ۱۲۳). بنابراین، نظریه دولت‌های کوچک به ما یادآوری می‌کند که هرگونه بحث درباره استراتژیهای تطبیقی، باید از پذیرش صادقانه این محدودیت‌های ساختاری یا بافتی آغاز شود.

ج) رئالیسم نوکلاسیک و تلفیق ساختار و کنشگری

رئالیسم نوکلاسیک با تأکید بر تلفیق فشارهای سیستمیک با عوامل داخلی، چارچوبی مناسب برای تحلیل رفتار کشورهای کوچک ارائه می‌دهد. براساس این دیدگاه، اگرچه ساختار نظام بین‌الملل محدودیت‌هایی را بر کشورها تحمیل می‌کند، اما کیفیت رهبری، کارایی نهادهای دولتی، هوشمندی دیپلماتیک و انتخاب‌های استراتژیک، در چگونگی پاسخ به این محدودیت‌ها تعیین‌کننده هستند (Rose, 1998: 152).

گیدئون رز از جمله نظریه‌پردازان برجسته این رویکرد معتقد است که متغیرهای

داخلی مانند ادراک رهبران، ساختار نهادی و ظرفیت دولت، نقش واسطی بین فشارهای بین‌المللی و رفتار سیاست خارجی ایفا می‌کند (Rose, 1998: 155). از منظر رئالیسم نوکلاسیک، استراتژی تطبیقی به معنای طراحی مجموعه‌ای از اقدامات هوشمندانه، انعطاف‌پذیر و خلاقانه است که با بهره‌گیری حداکثری از منابع محدود، امنیت و نفوذ بین‌المللی را به حداکثر می‌رساند. این استراتژیها می‌توانند شامل دیپلوماسی مبتکرانه، ائتلاف‌سازی هوشمند، سرمایه‌گذاری بر مزیت‌های نسبی، و استفاده از قدرت نرم باشند. قوام در بررسی چالش‌های توسعه سیاسی، بر این نکته تأکید می‌ورزد که فقدان نهادهای باثبات و پاسخگو، توانایی هر کشور را برای طراحی و اجرای استراتژیهای بلندمدت تحلیل می‌برد (قوام، ۱۳۹۳: ۶۷). بنابراین، توانمندی نهادی پیش شرط لازم برای به‌کارگیری مؤثر استراتژیهای تطبیقی است.

۳-۱. جمع‌بندی چارچوب نظری

چارچوب تحلیلی این مقاله، ترکیبی از عناصر فوق است. در این چارچوب، تأثیر ساختار جیوپولیتیک نظام جهانی بر کشورهای کوچک به‌عنوان واقعیتی غیرقابل انکار پذیرفته می‌شود. کشورهای کوچک در مناطق مختلف، با مجموعه‌ای متمایز از فرصت‌ها و تهدیدات مواجه‌اند که ریشه در پویایی‌های همان منطقه دارد. با این حال، استدلال اصلی پژوهش این است که تفاوت در نتایج و میزان موفقیت کشورهای کوچک، عمدتاً ناشی از تفاوت در کیفیت استراتژیها، توانمندی نهادهای داخلی و بهره‌گیری هوشمندانه از ابزارها و فرصت‌ها به‌ویژه نهادهای بین‌المللی است. به عبارت دیگر، اگرچه کشورهای کوچک نمی‌توانند ساختار نظام بین‌الملل را تغییر دهند، اما می‌توانند با درک صحیح از این ساختار و موقعیت خود در آن، استراتژیهایی را طراحی کنند که امنیت و منافع ملی آن‌ها را در چارچوب همین ساختار به حداکثر برساند. این همان «دیپلوماسی هوشمند» است که موضوع محوری این پژوهش می‌باشد.

۲. استراتژیهای عملی کشورهای کوچک

بررسی تجربی کشورهای کوچک موفق در مناطق مختلف جهان نشان می‌دهد که آن‌ها مجموعه‌ای از استراتژیهای عملی را نه به صورت مجزا، بلکه در قالب یک «ترکیب استراتژیک» منسجم به کار می‌گیرند. این استراتژیها، پاسخ‌های عملی به محدودیت‌های ساختاری هستند و در چارچوب تحلیل جیوپولیتیک مناطق طراحی می‌شوند. سه دسته کلیدی از این استراتژیها عبارتند از دیپلوماسی فعال و چندجانبه‌گرایی هدفمند، تنوع‌بخشی هوشمند در روابط خارجی و سرمایه‌گذاری نظام‌مند بر قدرت نرم.

۲-۱. دیپلوماسی فعال و چندجانبه‌گرایی هدفمند

برای کشورهای کوچک، مشارکت در نهادها و فرایندهای چندجانبه یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای بقا و افزایش نفوذ است. اما نکته کلیدی، فعال بودن و هدفمند بودن این مشارکت است. دیپلوماسی چندجانبه موفق برای کشورهای کوچک، سه شکل اصلی به خود می‌گیرد:

الف) تخصص‌گرایی و تبدیل شدن به بازیگری ضروری: برخی کشورهای کوچک با تمرکز بر حوزه‌های تخصصی خاص، خود را به بازیگرانی غیرقابل جایگزین در نظام بین‌الملل تبدیل می‌کنند. سوئیس نمونه کلاسیک این رویکرد است. این کشور با سرمایه‌گذاری بلندمدت بر دیپلوماسی بی‌طرفی، حکمیت بین‌المللی و خدمات مالی، به «امانت‌دار» مورد اعتماد جامعه بین‌المللی تبدیل شده است. سنگاپور نیز با تمرکز بر دیپلوماسی اقتصادی، تجارت آزاد و فناوری‌های پیشرفته، نقشی فراتر از اندازه خود در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری‌های

اقتصادی آسیا-اقیانوسیه^۱ و اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا^۲ ایفا می‌کند. این تخصص‌گرایی مستلزم شناسایی مزیت‌های نسبی کشور، سرمایه‌گذاری بر آموزش دیپلمات‌های متخصص، و پیگیری مداوم یک خط مشی ثابت در طول دهه‌ها است (سیف‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

ب) کارگزاری صلح و میانجی‌گری

برخی کشورهای کوچک با سرمایه‌گذاری بر اعتبار بی‌طرفی نسبی، شبکه‌های گسترده ارتباطی و سرمایه دیپلماتیک، به «سازندگان صلح» بین‌المللی تبدیل شده‌اند. ناروی شاخص‌ترین مثال در این زمینه است. دولت ناروی با ایجاد نهادهای تخصصی مانند بخش صلح و مذاکره در وزارت خارجه خود و تخصیص بودجه قابل توجه برای ابتکارات صلح، توانسته در منازعات پیچیده‌ای مانند فلسطین و اسرائیل، کلمبیا و سریلانکا نقش آفرینی کند (Moller, 2002: 45). از جانب دیگر کشورهای کوچک اغلب می‌توانند در منازعاتی که قدرت‌های بزرگ به دلیل منافع متضاد یا تاریخ مداخله‌گری، فاقد اعتبار لازم برای میانجی‌گری هستند، نقش سازنده‌ای ایفا کنند (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۵۶). این نقش آفرینی نه تنها وجهه بین‌المللی کشور را ارتقا می‌دهد، بلکه شبکه‌ای ارزشمند از ارتباطات و اعتماد برای آن ایجاد می‌کند.

ج) ائتلاف‌سازی و دیپلوماسی جمعی

تشکیل بلوک‌های رأی و ائتلاف‌های موضوعی با دیگر کشورهای کوچک و متوسط، وزن جیوپولیتیکی این کشورها را به شکل چشمگیری افزایش می‌دهد. نمونه موفق این استراتژی، گروه «کشورهای کوچک جزیره‌ای در حال توسعه» است که با هم‌صدایی توانسته مسئله تغییر اقلیم و آسیب‌پذیری این کشورها را در صدر دستورکار

1- (APEC)

2- (ASEAN)

جهانی قرار دهد (Narlikar, 2017: 212). ائتلاف سازی مؤثر مستلزم شناسایی دقیق منافع مشترک، سرمایه گذاری بر دیپلماسی دوجانبه با همتایان، و هماهنگی مستمر در پلتفرم های بین المللی است. محققین تأکید می کنند که کشورهای کوچک باید از «سیاست خارجی واکنشی» به «سیاست خارجی ائتلاف ساز» حرکت کنند تا بتوانند در برابر فشارهای قدرت های بزرگ مقاومت کنند (رضایی، ۱۳۹۸: ۱۵۵).

۲،۲. تنوع بخشی هوشمند در روابط خارجی

وابستگی بیش از حد به یک ابرقدرت یا بلوک قدرت، کشور کوچک را در معرض دو خطر جدی قرار می دهد: نخست، «به دام افتادن» در منازعات و رقابت های آن ابرقدرت که می تواند امنیت کشور کوچک را به خطر اندازد؛ دوم، «رها شدن» در زمان بحران یا تغییر اولویت های ابرقدرت حامی. راه خروج از این دام، ایجاد سببی متنوع و متوازن از شرکای استراتژیک در سطوح مختلف است.

الف) موازنه سازی نرم و روابط همزمان با رقبا

نمونه بارز این استراتژی، کشور قطر در خاورمیانه است. این کشور کوچک، هم زمان میزبان بزرگ ترین پایگاه نظامی امریکا در منطقه است، هم روابط اقتصادی و سیاسی نزدیکی با ایران حفظ می کند، و هم به گروه هایی مانند حماس و دیگر گروه های اسلام گرا به عنوان بازیگران سیاسی نگاه می کند. استیون کینزر در تحلیل صف آرای جدید در خاورمیانه نشان می دهد که قطر با مهارت از رقابت بین ایران، عربستان سعودی، ترکیه و امریکا به نفع خود استفاده کرده و با ارائه خود به عنوان پلتفرمی برای گفت و گو، امنیت و نفوذ خود را افزایش داده است (کینزر، ۱۳۹۲: ۱۸۹). سنگاپور نیز نمونه دیگری است که روابط نزدیک هم زمان با امریکا و چین حفظ کرده و از مزایای اقتصادی هر دو بهره می برد (موسوی، ۱۳۹۷: ۸۹). این رویکرد مستلزم درک عمیق از پویایی های منطقه ای، دیپلوماسی بسیار ظریف و اجتناب از

قطب‌بندی‌های ساده «یا این یا آن» است.

ب) تبدیل شدن به مرکز ارتباطات و هاب منطقه‌ای

برخی کشورهای کوچک با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی خاص و سرمایه‌گذاری بر زیرساخت‌های پیشرفته، خود را به کانون تجارت، لجستیک، مالی و اطلاعات تبدیل می‌کنند. هنگ‌کانگ و سنگاپور نمونه‌های کلاسیک این استراتژی هستند. موقعیت جغرافیایی می‌تواند از یک تهدید (قرار گرفتن در مسیر تهاجمات) به یک دارایی استراتژیک (تبدیل شدن به مرکز مبادلات) تبدیل شود، اگر کشور بتواند زیرساخت‌های لازم را توسعه دهد و قوانین جذابی برای تجارت بین‌الملل وضع کند (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۲). این نقش، به کشور کوچک امنیتی ذاتی می‌بخشد، زیرا بی‌ثباتی در این کانون به ضرر همه طرف‌های درگیر اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است.

ج) عضویت در سازمان‌های منطقه‌ای متنوع

کشورهای کوچک می‌توانند با عضویت هم‌زمان در چندین سازمان منطقه‌ای با گرایش‌های سیاسی و اقتصادی متفاوت، شبکه امنیتی و اقتصادی خود را متنوع سازند. برای مثال، یک کشور کوچک در اروپای شرقی می‌تواند هم‌زمان عضو اتحادیه اروپا، سازمان همکاری شانگهای و ابتکارهای منطقه‌ای دیگر باشد. این چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای، وابستگی کشور را به یک بلوک کاهش داده و امکان مانور بیشتری در سیاست خارجی فراهم می‌آورد.

۲,۳. سرمایه‌گذاری نظام مند بر قدرت نرم و جذابیت ملی

وقتی ابزارهای سخت قدرت نظامی و اقتصادی محدود هستند، جذابیت، اعتبار و قدرت نرم می‌توانند به مهم‌ترین دارایی‌های استراتژیک یک کشور کوچک تبدیل شوند. قدرت نرم، توانایی جذب و ترغیب دیگران بدون توسل به زور یا پول است. کشورهای کوچک می‌توانند از طریق سرمایه‌گذاری بلندمدت و نظام‌مند، سرمایه نرم

خود را در سه حوزه اصلی زیر افزایش دهند:

الف) تصویر سازی (برندسازی) ملی مثبت و متمایز

برخی کشورهای کوچک با تمرکز بر یک یا چند ویژگی مثبت و منحصر به فرد، « تصویر ملی » متمایزی برای خود ساخته‌اند که توجه و احترام بین‌المللی را جلب می‌کند. کاستاریکا با تصویر «کشوری بدون ارتش و پیشرو در حفاظت از محیط زیست»، ناروی با تصویر « حامی صلح، توسعه و برابری »، و استونیا با برند «دولت دیجیتال پیشرو و جامعه دانش‌بنیان»، نمونه‌های موفق از این استراتژی هستند (Booth, 2021: 76). این برندسازی باید مبتنی بر واقعیت‌های عینی و نقاط قوت واقعی کشور باشد و از طریق دیپلوماسی عمومی، رسانه‌ها و تعاملات فرهنگی به‌طور مستمر تقویت شود. یک تصویر ملی قوی، نه تنها وجهه بین‌المللی کشور را بهبود می‌بخشد، بلکه می‌تواند به جذب گردشگر، سرمایه‌گذار و استعدادهای جهانی بینجامد.

ب) دیپلوماسی توسعه و کمک‌رسانی بشردوستانه

حتی کشورهای کوچک با درآمد متوسط یا بالا می‌توانند از طریق کمک‌های هدفمند توسعه‌ای و بشردوستانه، نفوذ و شبکه ارتباطی خود را در مناطق خاصی از جهان گسترش دهند. ناروی، دنمارک و سوئیدن با وجود جمعیت کم از جمله بزرگ‌ترین اهداکنندگان کمک‌های توسعه‌ای نسبت به تولید ناخالص داخلی خود هستند. این کمک‌ها نه تنها بیانگر مسئولیت‌پذیری جهانی است، بلکه شبکه‌ای از نهادهای شریک، متخصصان و مقامات محلی در کشورهای دریافت‌کننده ایجاد می‌کند که در بلندمدت به نفوذ سیاسی و اقتصادی کشور اهداکننده می‌انجامد.

ج) جذب سرمایه، استعداد و نوآوری

ایجاد محیطی امن، شفاف، مبتنی بر قانون و با کیفیت بالای زندگی، بهترین تبلیغ برای یک کشور کوچک است. کشورهایی مانند سوئیس، سنگاپور و امارات متحده

عربی با ایجاد نظام‌های حقوقی قابل اعتماد، زیرساخت‌های عالی، سیستم‌های آموزشی درجه یک و نرخ‌های مالیاتی جذاب، به قطب‌های جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و استعداد‌های جهانی تبدیل شده‌اند. ازغندی و روشندل تأکید می‌کنند که در جهان امروز، «امنیت اقتصادی» و «جذب سرمایه» بخشی جدایی‌ناپذیر از امنیت ملی است و کشورهای کوچک باید برای رقابت در این عرصه، مزیت‌های رقابتی خود را به دقت شناسایی و تقویت کنند (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۷: ۲۳۴). مدل «اقامت الکترونیک» استونیا که به افراد خارجی امکان می‌دهد به صورت دیجیتال مقیم این کشور شوند و کسب و کار ثبت کنند، نمونه‌ای نوآورانه از جذب سرمایه و استعداد در عصر دیجیتال است.

این سه دسته استراتژی در عمل به صورت ترکیبی و هم‌افزا به کار گرفته می‌شوند. موفقیت یک کشور کوچک در گرو آن است که بتواند ترکیب بهینه‌ای از این استراتژی‌ها را با توجه به موقعیت جیوپولیتیکی خاص، منابع در دسترس و اولویت‌های ملی خود طراحی و با انسجام اجرا کند

۳. سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان عرصه توانمندسازی

برای کشورهای کوچک، سازمان‌های بین‌المللی صرفاً تالارهای گفت‌وگو یا نهادهای تشریفاتی نیستند، بلکه ابزارهای استراتژیک حیاتی برای جبران ضعف ذاتی در قدرت سخت محسوب می‌شوند. این نهادها می‌توانند با قاعده‌مند کردن رفتار بازیگران، ایجاد تعادل نسبی در روابط قدرت، و ارائه پلتفرم‌هایی برای ائتلاف‌سازی، فضای مانور کشورهای کوچک را افزایش دهند.

۳.۱. ایجاد تعادل و قاعده‌مندسازی رفتار قدرت‌های بزرگ

سازمان‌هایی مانند سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی، محکمه بین‌المللی عدالت و آژانس‌های تخصصی، چارچوب‌های حقوقی و هنجاری ایجاد می‌کنند که

تا حدی رفتار یک‌جانبه قدرت‌های بزرگ را محدود می‌سازد. موسی‌زاده تأکید می‌کند که این نهادها اگرچه تحت تأثیر قدرت‌های بزرگ هستند و از ساختارهای نابرابر رنج می‌برند، اما با مشروعیت بخشیدن به اصولی مانند حاکمیت قانون بین‌الملل، اصل عدم توسل به زور، و حقوق برابر دولت‌ها، فضایی برای مانور کشورهای کوچک ایجاد می‌کنند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۵). برای یک کشور کوچک، امکان شکایت از اقدام یک‌جانبه یک قدرت بزرگ در محکمه بین‌المللی عدالت یا شورای امنیت (هرچند با محدودیت‌های آشکار)، به معنای امکان استفاده از «قانون» به جای «زور» است. سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به‌عنوان پلتفرم‌هایی برای تعامل و گفت‌وگوی مناطق جیواستراتژیک مختلف عمل کنند و فضایی برای شنیدن صدای کشورهای کوچک در کنار قدرت‌های بزرگ فراهم آورند (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۰۱). هرچند این تضمین کامل نیست و قدرت‌های بزرگ اغلب می‌توانند قواعد را نادیده بگیرند یا دور بزنند، اما همین قواعد هزینه سیاسی و بین‌المللی اقدامات تهاجمی را افزایش می‌دهند و فرصتی برای دیپلماسی و مانور فراهم می‌کنند.

۳-۲. افزایش قدرت چانه‌زنی از طریق ائتلاف‌سازی و دیپلماسی جمعی

سازمان‌های بین‌المللی بهترین بستر برای تشکیل ائتلاف‌های موضوعی میان کشورهای کوچک با منافع مشترک هستند. این «دیپلماسی جمعی» وزن جیوپولیتیکی کشورهای کوچک را افزایش می‌دهد. نمونه موفق این استراتژی، گروه هفتاد و هفت در سازمان ملل است که بیش از ۱۳۰ کشور در حال توسعه را گرد هم آورده تا در مذاکرات اقتصادی و تجاری بین‌المللی موضعی واحد اتخاذ کنند. نمونه دیگر، ائتلاف کشورهای کوچک جزیره‌ای است که توانسته مسئله تغییر اقلیم و تهدید وجودی ناشی از افزایش سطح دریاها را در صدر دستورکار جهانی قرار دهد (Narlikar, 2017: 215).

از سوی دیگر ائتلاف‌سازی مؤثر در سازمان‌های بین‌المللی نیازمند دیپلوماسی فعال، پیگیر و مبتنی بر اعتماد است. کشورهای کوچک باید بتوانند منافع مشترک خود را به دقت شناسایی کرده، حول آن همگرایی ایجاد کنند، و با تقسیم وظایف (مانند سخنگویی، مذاکره، پژوهش) کارایی جمعی خود را افزایش دهند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۷). این همکاری‌ها می‌تواند از ائتلاف‌های موقت حول یک موضوع خاص تا اتحادهای استراتژیک بلندمدت را در برگیرد.

۳.۳. کسب مشروعیت، حمایت و برون‌سپاری امنیت

عضویت و مشارکت فعال در نهادهای بین‌المللی معتبر، به سیاست‌ها و مواضع کشورهای کوچک «مشروعیت بین‌المللی» می‌بخشد. تصویب یک قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل به نفع موضع یک کشور کوچک، یا انتشار گزارش مثبت یک نهاد تخصصی مانند سازمان صحت جهانی یا یونسکو درباره پیشرفت‌های آن کشور، می‌تواند موضع آن را در برابر فشارهای یک همسایه بزرگ‌تر یا بازیگر قدرتمند تقویت کند. این مشروعیت بخشی به‌ویژه در منازعات دوجانبه نابرابر اهمیت دارد.

از دیدگاه نظری، کشورهای کوچک می‌توانند از طریق عضویت در سازمان‌های امنیتی جمعی مانند ناتو یا مشارکت در مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل، بخشی از «تأمین امنیت» خود را به یک چارچوب جمعی برون‌سپاری کنند. سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به کشورهای کوچک کمک کنند تا از «انزوای جیوپولیتیکی» خارج شوند و خود را به‌عنوان بخشی از جامعه بین‌المللی مسئول و قانون‌مدار معرفی کنند (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۱۰). این امر نه تنها امنیت دیپلماتیک آن‌ها را افزایش می‌دهد، بلکه می‌تواند به جذب سرمایه‌گذاری و همکاری‌های بین‌المللی نیز بینجامد.

با این حال، کارایی سازمان‌های بین‌المللی برای کشورهای کوچک امری مطلق نیست و محدودیت‌های جدی نیز دارد. ساختار نابرابر شورای امنیت سازمان ملل،

سلطه قدرت‌های بزرگ در نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهان و تمایل قدرت‌ها به عمل یک‌جانبه در مواقع بحرانی، همگی از محدودیت‌های این ابزار هستند. بنابراین، کشورهای کوچک باید هوشمندانه و واقع‌بینانه از سازمان‌های بین‌المللی استفاده کنند، بدون آن‌که امنیت خود را کاملاً به آن‌ها واگذار نمایند. ترکیب مشارکت چندجانبه با دیپلوماسی دوجانبه هوشمند و تنوع‌بخشی در روابط، کلید بهره‌گیری مؤثر از این نهادهاست.

دیدگاه‌ها نهادگرا نکته مهمی را به این چارچوب می‌افزیند: سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند برای کشورهای کوچک به ابزاری برای جبران ضعف ذاتی تبدیل شوند. به گفته کاتزنشتاین، کشورهای کوچک اروپایی از طریق ادغام در نهادهای فراملی و پذیرش قواعد بین‌المللی، توانسته‌اند امنیت و رفاه خود را در میانه رقابت قدرت‌های بزرگ تضمین کنند (Narlikar, 2017: 215). سازمان‌های بین‌المللی با قاعده‌مند کردن رفتار بازیگران و ارائه چارچوب‌های حقوقی، فضایی برای کشورهای کوچک ایجاد می‌کنند تا از «قانون» به جای «زور» استفاده کنند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۵). با این حال، کارایی این نهادها نیز خود تحت تأثیر ساختار قدرت جهانی است و کشورهای کوچک باید هوشمندانه از آن‌ها بهره ببرند.

چارچوب تحلیلی این مقاله، تلفیقی از عناصر فوق است. در این چارچوب، تأثیر ساختار جیوپولیتیک نظام جهانی بر کشورهای کوچک به عنوان واقعیتی غیرقابل انکار پذیرفته می‌شود. کشورهای کوچک در مناطق مختلف، با مجموعه‌ای متمایز از فرصت‌ها و تهدیدات مواجه‌اند که ریشه در پویایی‌های همان منطقه دارد. با این حال، استدلال اصلی پژوهش این است که تفاوت در نتایج و میزان موفقیت کشورهای کوچک، عمدتاً ناشی از تفاوت در کیفیت استراتژیها، توانمندی نهادهای داخلی و بهره‌گیری هوشمندانه از ابزارها و فرصت‌ها به‌ویژه نهادهای بین‌المللی است. به عبارت

دیگر، اگرچه کشورهای کوچک نمی‌توانند ساختار نظام بین‌الملل را تغییر دهند، اما می‌توانند با درک صحیح از این ساختار و موقعیت خود در آن، استراتژی‌هایی را طراحی کنند که امنیت و منافع ملی آن‌ها را در چارچوب همین ساختار به حداکثر برسانند. این همان «دیپلوماسی هوشمند» است که موضوع محوری این پژوهش می‌باشد.

۴. مطالعه موردی آموزنده: افغانستان و چالش‌های اجرای استراتژی‌های تطبیقی

۴.۱. موقعیت جیوپولیتیکی استراتژیک و مخاطره‌آمیز افغانستان

افغانستان در تقاطع چهار منطقه جیواستراتژیک مهم یعنی خاورمیانه، آسیای مرکزی، جنوب آسیا و شرق آسیا قرار دارد. این موقعیت چهارراهی از بعد نظری می‌توانست به این کشور اجازه دهد تا با ایفای نقش «پل ارتباطی» میان این مناطق، از مزایای اقتصادی و سیاسی قابل توجهی برخوردار شود. طرح ابتکار «کمر بند و جاده» چین که افغانستان را به‌عنوان یک حلقه ارتباطی در نظر داشت، نمونه‌ای از این پتانسیل بود. با این حال، تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد که این موقعیت به‌جای فرصت، به تهدیدی دائمی تبدیل شده است. برخلاف کشورهایمانند سوئیس یا سنگاپور که توانستند از موقعیت جغرافیایی خود به نفع استفاده کنند، افغانستان به دلیل نداشتن نهادهای قوی و استراتژی منسجم، به صحنه رقابت و مداخله قدرت‌های بزرگ تبدیل شد. از «بازی بزرگ» قرن نوزدهم بین بریتانیا و روسیه گرفته تا جنگ سرد میان آمریکا و شوروی و در دوران معاصر رقابت بین آمریکا، پاکستان، ایران و چین، افغانستان همواره قربانی رقابت‌های بیرونی بوده است (کینزر، ۱۳۹۲: ۲۳۴).

۴-۲. ضعف‌های تاریخی نهادهای دولت و تأثیر آن بر سیاست خارجی

آنچه افغانستان را از کشورهای کوچک موفق مانند ناروی یا سنگاپور متمایز می‌کند، ضعف عمیق نهادی است. رهبران افغانستان معمولاً براساس پندار شخصی

حکمرانی می‌کنند، نه بر بنیاد قانون و ارزش‌های نهادی (سپنتا، ۱۳۹۶: ۹۳۶). این ضعف باعث شده است که دولت مرکزی هرگز نتواند کنترل مؤثری بر کل قلمرو کشور اعمال کند یا انحصار قانونی استفاده از نیروی قهریه را به دست آورد. برای نمونه، اصلاحات امانی در دهه ۱۹۲۰ میلادی بدون ایجاد بسترهای فرهنگی و نهادی لازم انجام شد و در نهایت به تضعیف اقتدار دولت و سقوط آن انجامید (میرزایی، ۱۳۹۹: ۱۳۳). این ضعف نهادی پیامدهای مستقیمی برای سیاست خارجی داشت؛ وزارت امور خارجه در بسیاری موارد با محدودیت ظرفیت برای طراحی و اجرای یک استراتژی خارجی بلندمدت و پیچیده مواجه بود. دوم، فقدان ثبات و مشروعیت داخلی، بر وجهه و اعتبار بین‌المللی کشور تأثیر منفی می‌گذاشت. سوم، وابستگی شدید به کمک‌های خارجی برای تأمین بودجه دولت و هزینه‌های امنیتی، استقلال عمل در عرصه بین‌المللی را تا حد زیادی محدود می‌کرد. به عبارت دیگر افغانستان در بسیاری موارد فاقد آن «پیش شرط داخلی» بود که رئالیست‌های نوکلاسیک برای موفقیت در عرصه بین‌المللی ضروری می‌دانند.

۴.۳. وابستگی مفرط و محدودیت شدید در مانور استراتژیک

پس از تحولات سال ۲۰۰۱ افغانستان به شدت به کمک‌های مالی و حضور نظامی جامعه بین‌المللی به رهبری ایالات متحده گره خورد. براساس گزارش‌ها، تا سال ۲۰۲۱ حدود ۸۰ درصد بودجه دولت افغانستان از کمک‌های خارجی تأمین می‌شد و نیروهای امنیتی آن کاملاً به حمایت ناتو وابسته بودند (Brown, 2023). این وابستگی بی‌سابقه، استقلال عمل سیاست خارجی را به شدت محدود کرد. بسیاری از تصمیمات کلان سیاست خارجی، از مذاکره با بازیگران منطقه ای تا مدیریت روابط با کشورهای همسایه، ناگزیر در چارچوب ملاحظات قدرت‌های حامی تنظیم می‌شد. در حالی که کشورهایی مانند قطر با ایجاد روابط متوازن با آمریکا، ایران و ترکیه توانستند

از رقابت قدرت‌ها به نفع خود استفاده کنند (کینزر، ۱۳۹۲: ۱۸۹). تجربه افغانستان نشان می‌دهد که وابستگی شدید به یک قدرت بزرگ، معمولاً با محدود شدن انعطاف‌پذیری سیاست خارجی همراه است.

۴-۴. برند یا تصویر بین‌المللی و قدرت نرم

افغانستان نتوانست از برخی سازوکارهای بین‌المللی به‌طور کامل برای پیشبرد اولویت‌های ملی خود استفاده کند. هم‌چنین سرمایه‌گذاری نظام‌مند بر قدرت نرم در بسیاری موارد با محدودیت‌هایی مواجه بود. تصویر افغانستان در بسیاری از روایت‌های رسانه‌ای جهانی عمدتاً با جنگ، ناامنی، مواد مخدر و عقب‌ماندگی پیوند خورده بود. با وجود برخورداری از فرهنگ غنی، تاریخ طولانی و ظرفیت‌های انسانی قابل توجه، دولت‌های افغانستان در بسیاری موارد نتوانستند روایت متوازن و جذابی از کشور در سطح بین‌المللی ارائه دهند. در چنین شرایطی، تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی یا ایجاد هم‌دلی پایدار بین‌المللی با دشواری بیشتری همراه بود.

۴-۵. درس‌های کلیدی از مطالعه موردی افغانستان

مطالعه موردی افغانستان چند درس مشخص برای دیگر کشورهای کوچک دارد:

۱. **اولویت‌نهادسازی داخلی:** موفقیت در سیاست خارجی در گرو وجود نهادهای داخلی کارآمد است. بدون این پیش‌شرط، حتی بهترین استراتژی‌ها نیز شکست می‌خورند.

۲. **خطر وابستگی مفرط:** وابستگی شدید به یک حامی خارجی، استقلال و انعطاف‌پذیری سیاست خارجی را از بین می‌برد. کشورهای کوچک باید مانند قطر و سنگاپور به دنبال روابط متوازن باشند.

۳. **دیپلوماسی حرفه‌ای:** بهره‌گیری از سازمان‌های بین‌المللی نیازمند دیپلمات‌های متخصص و هوشمند است.

۴. **تبدیل جیوپولیتیک به فرصت:** موقعیت جیواستراتژیک می تواند هم فرصت باشد و هم تهدید. تبدیل تهدید به فرصت مستلزم ظرفیت داخلی برای مدیریت پیچیدگی هاست.

۵. **ایجاد واحد تحلیل جیوپولیتیک در وزارت امور خارجه:** تجربه برخی کشورها نشان می دهد که ایجاد واحدهای تخصصی تحلیل جیوپولیتیک می تواند کیفیت تصمیم گیری سیاست خارجی نقش مؤثر داشته باشد.

۶. **برنامه ریزی برای تبدیل افغانستان به مرکز ترانزیت منطقه ای:** با استفاده هدفمند از موقعیت چهارراهی و سرمایه گذاری روی زیرساخت ها می توان برای توسعه نقش ترانزیتی منطقه ای و تقویت جایگاه جیواقتصادی کشور کمک کرد.

۷. **عضویت و مشارکت فعال در سازمان های منطقه ای:** مانند سارک، اکو، سازمان همکاری شانگهای و سازمان همکاری اسلامی برای پیشبرد منافع ملی و به عنوان ابزاری برای تقویت نفوذ دیپلماتیک کشور مورد توجه قرار گیرد.

تجربه افغانستان نشان می دهد که محدودیت های استراتژیک کشورهای کوچک زمانی تشدید می شود که ضعف نهادی عمیق با وابستگی حیاتی به خارج هم زمان گردد. این وضعیت می تواند ظرفیت مانور سیاست خارجی و مسیر توسعه را با محدودیت جدی مواجه سازد. از این منظر مطالعه مورد افغانستان می تواند برای سایر کشورهای کوچک آموزنده باشد و نشان دهد که تقویت بنیان های نهادی داخلی در کنار مدیریت متوازن روابط خارجی، نقش تعیین کننده ای در افزایش تاب آوری و کارآمدی سیاست خارجی دارد. از جانب دیگر تجربه افغانستان نشان می دهد که برای کشورهای کوچک، اتکا صرف به یک حامی خارجی معمولاً پایدار محسوب نمی شود. در مقابل تقویت نهادهای داخلی همراه با دیپلوماسی هوشمندانه و متوازن می تواند زمینه افزایش امنیت، استقلال عمل و نفوذ بین المللی را فراهم سازد.

نتیجه گیری

محیط بین‌المللی پرتنش کنونی که با رقابت فزاینده قدرت‌های بزرگ، بی‌ثباتی منطقه‌ای و تردید نسبت به کارایی نهادهای چند جانبه مشخص می‌شود، چالش‌های بی‌سابقه‌ای را پیش روی کشورهای کوچک قرار داده است. با این حال، همان‌طور که در این پژوهش استدلال شد، این چالش‌ها به معنای محکومیت این کشورها به انفعال یا قربانی بودن نیست. تاریخ روابط بین‌الملل و تجربه کشورهای کوچک موفق مانند سوئیس، سنگاپور، ناروی و قطر نشان می‌دهد که با درک درست از محدودیت‌ها و فرصت‌ها، و با به‌کارگیری «دیپلوماسی هوشمند»، می‌توان بر بسیاری از این چالش‌ها غلبه کرد و حتی در برخی عرصه‌ها به بازیگرانی مؤثر و الهام‌بخش در عرصه بین‌الملل تبدیل شد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که موفق‌ترین کشورهای کوچک سه ویژگی مشترک دارند: نخست، درک دقیق از موقعیت جیوپولیتیک خود و طراحی استراتژی براساس آن؛ دوم، به‌کارگیری ترکیبی از دیپلوماسی فعال چندجانبه، تنوع بخشی به روابط خارجی و سرمایه‌گذاری بر قدرت نرم؛ و سوم، برخورداری از نهادهای داخلی کارآمد و دستگاه دیپلوماسی حرفه‌ای. در مقابل، تجربه افغانستان به‌عنوان یک مطالعه موردی آموزنده نشان می‌دهد که نبود این سه ویژگی، حتی کشوری با موقعیت جیوپولیتیک استثنایی را از بهره‌گیری از فرصت‌های بین‌المللی محروم می‌کند. براساس یافته‌های این پژوهش، دلالت‌های سیاستی زیر برای کشورهای کوچک قابل ارائه است:

۱. تدوین استراتژی مبتنی بر تحلیل جیوپولیتیک: هر کشور کوچک باید با

ایجاد واحدی تخصصی برای تحلیل جیوپولیتیک در وزارت امور خارجه، به بررسی

مستمر تحولات منطقه‌ای و جهانی پردازد و استراتژی خود را براساس موقعیت خاص خود طراحی و از تقلید کورکورانه خودداری کند.

۲. سرمایه‌گذاری بر نهادسازی و دیپلوماسی حرفه‌ای: تقویت نهادهای داخلی، تربیت دیپلمات‌های متخصص و ایجاد مکانیزم‌های هماهنگی بین‌دستگاهی، پیش‌شرط موفقیت در سیاست خارجی است. بدون این پیش‌شرط، حتی بهترین استراتژی‌ها نیز شکست می‌خورند.

۳. اتخاذ رویکرد ترکیبی در استراتژی‌ها: به‌جای تکیه بر یک ابزار (مانند ائتلاف با یک قدرت بزرگ)، کشورهای کوچک باید ترکیبی از دیپلوماسی چندجانبه، تنوع بخشی روابط و قدرت نرم را به کار گیرند. تجربه قطر در ایجاد روابط هم‌زمان با قدرت‌های رقیب، نمونه موفق‌تری از این رویکرد است.

۴. اولویت‌دهی به قدرت نرم و تصویرسازی یا برندسازی ملی: در دنیای به هم پیوسته امروز، جذابیت، اعتبار و تصویر مثبت، دارایی‌های استراتژیک ارزشمندی هستند. کشورهای کوچک باید با سرمایه‌گذاری بر نقاط قوت منحصر به فرد خود (مانند محیط زیست، صلح، نوآوری دیجیتال) تصویر ملی مثبت و متمایزی ایجاد کنند.

۵. تعامل هوشمندانه با قدرت‌های بزرگ: به‌جای رویکردی ایدئولوژیک یا وابسته، باید رویکردی عمل‌گرا و مبتنی بر منافع ملی در پیش گرفت. تجربه افغانستان نشان می‌دهد که وابستگی مفرط به یک حامی خارجی، در بلندمدت استقلال و امنیت کشور را به خطر می‌اندازد.

در پایان باید تأکید نمود که آینده کشورهای کوچک در نظام بین‌الملل پرتلاطم امروز، بیش از آن‌که توسط ساختارهای کلان تعیین شود، در گرو خرد استراتژیک، انسجام ملی و کیفیت حکمرانی داخلی آن‌ها است. کلید این موفقیت، گذار از

«سیاست خارجی واکنشی» به «سیاست خارجی فعال و هوشمند» است. سیاست خارجی هوشمند برای کشورهای کوچک به معنای تبدیل محدودیت به فرصت، تبدیل موقعیت جغرافیایی به دارایی استراتژیک، و تبدیل کوچکی به مزیت چابکی و انعطاف‌پذیری است.

درس‌های این پژوهش به‌ویژه برای افغانستان حائز اهمیت است. این کشور با وجود تجربه تلخ وابستگی و ضعف نهادی، همچنان از ظرفیت‌های عظیمی برخوردار است: موقعیت چهارراهی منحصر به فرد، فرهنگ غنی، منابع انسانی با استعداد و پیوندهای تاریخی با کشورهای منطقه. تبدیل این ظرفیت‌ها به دارایی‌های استراتژیک، نیازمند ایجاد نهادهای کارآمد، تدوین استراتژی منسجم و به‌کارگیری دیپلماسی هوشمندانه است. در بازی شطرنج بین‌المللی، کشورهای کوچک شاید هرگز مهره‌های قدرتمند رخ یا وزیر نباشند، اما می‌توانند با نقشه‌ای دقیق و حرکاتی حساب‌شده، همچنان بازی را به نفع خود پیش ببرند و حتی گاه مهره‌های بزرگ‌تر را به چالش بکشند. چالش پیش رو، تبدیل این بینش نظری به عمل استراتژیک است و این وظیفه رهبران، دیپلمات‌ها و شهروندان هر کشور کوچکی است که مصمم به تعیین سرنوشت خویش در جهان پرتنش و پرتلاطم امروز هستند.

منابع

- ازغندی، علیرضا و روشندل، جلیل، (۱۳۸۷)، *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*، قم، نشر مهر
- تنزه‌ای، محمدطاهر، (۱۴۰۱)، *سیاست خارجی افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰*، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه
- رضایی، علیرضا، (۱۳۹۸)، *چالش‌های سیاست خارجی کشورهای کوچک*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ساعی، احمد، (۱۳۸۴)، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم تهران*، تهران، انتشارات سمت
- سپنتا، رنگین دادفر، (۱۳۹۶)، *سیاست افغانستان؛ روایتی از درون*، کابل، انتشارات عازم
- سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۸۷)، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل
- طنین، ظاهر، (۱۳۸۴)، *افغانستان در قرن بیستم: ۱۹۰۰-۱۹۹۶*، تهران، عرفان
- کریمی، احمد، (۱۳۹۹)، *دولت‌های کوچک در نظام بین‌الملل*، تهران، پژوهشگاه مطالعات استراتژیک
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۳)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران، نشر قومس
- کوهن، ساموئل برنارد، (۱۳۸۷)، *جیوپولیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران، ابرار معاصر
- کینزر، استیون، (۱۳۹۲)، *صف‌آرایی جدید در خاورمیانه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر پیکان
- موسوی، علیرضا، (۱۳۹۷)، *استراتژی‌های سیاست خارجی در کشورهای کوچک*، تهران، نشر نگاه
- موسی‌زاده، رضا، (۱۳۸۹)، *سازمان‌های بین‌المللی*، تهران، بنیاد حقوقی میزان
- میرزایی، محمدناصر، (۱۳۹۹)، *اصلاحات امنی و عوامل ناکامی آن*، تهران، نشر میعاد اندیشه
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*, McGraw-Hill
- Hey, J. A. K. (Ed.), (2003), *Small states in world politics: Explaining foreign policy behavior*, Lynne Rienner Publishers

Katzenstein, P. J, (1985), **Small states in world markets: Industrial policy in Europe**, Cornell University Press

Keohane, R. O, (1969), Lilliputians' dilemmas: Small states in international politics, *International Organization*, 23(2), 291-310

Kux, S, (1999), Switzerland in the United Nations: A small state's quest for influence, **Swiss Political Science Review**, 5(3), 85-104

Møller, B, (2022), **Norway's peace diplomacy: Niche or norm?** In **J. Bergmann & A. Niemann (Eds.)**, *The European Union as a peace mediator* (pp. 41-60). Palgrave Macmillan

Narlikar, A, (2017), **International trade and developing countries: Bargaining together in the G20**, Routledge

Rose, G, (1998), Neoclassical realism and theories of foreign policy, **World Politics**, 51(1)

Brown, L. (2018). Security Challenges of Small States: Case of Afghanistan, **Journal of Strategic Studies**, 41(4), 100-122